



سنت گرایی از دیدگاه سید حسین نصر/ هیچ کس با چشم دیگری خودش را نخواهد دید

یکی از اعتقاداتی که نصر بر آن اصرار دارد اعتقاد به سنت و حکمت خالده است. وی بر این عقیده است که سنت را نباید به معنای عادت و الگوهای موروثی و متروک گرفت.

یکی از اعتقاداتی که نصر بر آن اصرار دارد اعتقاد به سنت و حکمت خالده است. وی بر این عقیده است که سنت را نباید به معنای عادت و الگوهای موروثی و متروک گرفت.

نصر و کلاً سنت گرایان سنت را یک موهبت و امری که منشأ الهی دارد تلقی می کنند. نصر حکمت اسلامی به ویژه حکمت متعالیه را یکی از مصادیق این حکمت خالده می داند. دکتر نصر در آثارش فراوان از شریعت نام برده است و در کتاب های قلب اسلام و جوان مسلمان و دنیای متجدد بر پابندی به شریعت و مطابقت آن با طریقت و حقیقت تأکید می کند. او بر این نکته اصرار دارد که سنت گرایی به تمامی سنت، از فقه گرفته تا عرفان و حکمت احترام می گذارد.

نصر همواره خطاب به دانشجویانش می گفت: « هیچ کس نخواهد توانست سنت فکری سرزمینش را از دریچه چشم انداز تفکری بیگانه به درستی بنگرد همان گونه که هیچ کس با چشم دیگری خودش را نخواهد دید.» در واقع نصر معتقد است متدولوژی آموزش فلسفه و علوم انسانی در سرزمین ما باید از زاویه درون به بیرون شکل بگیرد. دکتر نصر نماینده اصلی فکری گفتمان سنت گرایی است که توسط مرحوم عبدالواحد یحیی در دنیای اسلام و رنه گنون در دنیای غرب مطرح شده بود.

«سنت در معنای فنی اش به معنای حقایق یا اصولی است که از طریق شخصیت های مختلفی معروف به رسولان، پیامبران، اوتاره ها، لوگوس یا دیگر عوامل انتقال، برای ابنای بشر و در واقع، برای یک بخش کامل کیهانی آشکار شده و نقاب از چهره های آنها برگرفته شده است؛ و این با پیامد و اطلاق و به کارگیری این اصول در حوزه های مختلف، اعم از ساختار اجتماعی و حقوقی، هنر، رمزگرایی و علوم همراه است و البته معرفت متعالی، همراه با وسائلی برای تحصیل آن معرفت را نیز شامل می شود».

بنابراین «سنت به این معنا، همه خصوصیات و اصول یا هنجارهای متمایزی را که موروثی بوده و در مؤلفه های اصلی تمدن نقش اساسی دارند شامل می شود. مفهوم سنت، مفهومی تحکمی یا ابداعی نیست؛ زیرا طبق نظر سنت گرایان، این مفهوم با نفس مبدأ هستی ما مرتبط است».

از منظر سنت گرایی، «سنت» حقیقت یگانه ای است که همیشه بوده و هست. این سنت ازلی، مبدأ همه حقایق است و همه سنت های زمینی، در واقع تجلیات این سنت آسمانی، ثابت و ازلی بوده و با آن مرتبط اند. همان گونه که همه وحی ها با «لوگوس» یا «کلمه» که در آغاز وجود داشت و هم جنبه ای از لوگوس کلی و لوگوس کلی من حیث هو است، ارتباط دارند.

سنت های زمینی فقط تداوم سنت نخستین نیستند، بلکه هر یک از این سنت ها، توسط وحی ای که در بطن هر سنت خاص نهفته است، نبوغ معنوی بوجود می آورد که موجب پدید آمدن مناسک و اعمال دینی مخصوص به خود می گردد.

«این سنت نخستین، در تمام سنت های بعدی انعکاس دارد اما سنت های بعدی، صرفاً تداوم تاریخی یا افقی آن نیستند. هر سنتی با نزول عمودی تازه ای از مبدأ الهی مشخص می شود، وحی ای که به هر دینی که در قلب سنت منظور نظر نهفته است، نبوغ معنوی، شور و نشاط تازه، یگانگی و عنایتی ارزانی می دارد که مناسک و اعمال دینی را عملی می سازد».

نبود این اصطلاح یا اصطلاحی معادل آن در جوامع سنتی، نه تنها به معنی بیگانه بودن این جوامع با مفهوم سنت نیست؛ بلکه در واقع، نشانگر حضور همه گیر آن در این جوامع است. انسان سنتی به بچه ماهیانی می مانست که بنا بر یک تمثیل صوفیانه، روزی نزد مادر خویش رفته و از او خواستند که ماهیت آب را برایشان توضیح دهد. مادر پاسخ داد خوشحال می شود که ماهیت آب را برای ایشان فاش سازد، مشروط بر این که ابتدا چیزی غیر از آب را بیابند.

در واقع، این دنیازدگی و سنت ستیزی دنیای متجدد است که تعریف و تنسیق سنت را ایجاب می کند و الا انسان هایی که در عوالمی چنان سرشار از سنت زندگی می کردند و هیچ تجربه ای از یک عالم دنیازده و سنت ستیز نداشتند، دیگر به تعریف آن احساس نیاز نمی کردند.

حال اگر بخواهیم نسبت «سنت» را با «دین» بسنجیم، باید ریشه های لغوی این دو واژه را مورد بررسی قرار دهیم. «اگر سنت از لحاظ ریشه لغوی و مفهومی با انتقال مرتبط باشد، دین نیز معنای ریشه ای خود یعنی به هم پیوستن یا پیوند دادن را افاده می کند».

دین انسان را با خدا و در عین حال، انسان ها را با یکدیگر به عنوان یک جامعه یا ملت قدسی پیوند می دهد و سنت، محتویات دین را از نسلی به نسل دیگر منتقل می سازد. بنابراین می توان دین را مبدأ سنت به شمار آورد. باید به یاد داشت که سنت، مشتمل بر اصولی است که انسان را با عالم بالا مرتبط می سازد و دین، همان اصولی است که از عالم بالا وحی شده، پس «سنت» مشتمل بر دین است.

«سنت در معنای کلی تر را می توان مشتمل بر اصولی دانست که انسان را به عالم بالا پیوند می دهد؛ و بنابراین مشتمل بر دین دانست؛ حال آن که از منظر دیگر، دین را می توان در معنای اساسی آن همان اصولی تلقی کرد که از عالم بالا وحی شده اند و

انسان را به مبدأش پیوند می دهند. در این مورد، سنت را می توان در معنایی محدودتر، اطلاق و به کارگیری این اصول دانست».

حکمت خالده، معرفتی است ازلی و ابدی که همواره وجود داشته است. معرفتی که لبّ و اساس هر سنتی از ودانتا و بودا گرفته تا کابالا و مابعدالطبیعه سنتی مسیحی یا اسلامی بوده؛ و اکنون نیز در هر سنتی که جنبه حکمی خود را حفظ کرده باشد، قابل دستیابی است.

حکمت خالده خصیصه ای جهان شمول دارد؛ یعنی اولاً در میان اقوام و ملل گوناگون، در سرزمین ها و اعصار مختلف موجود است؛ و ثانیاً با اصول جهان شمول سر و کار دارد. این حکمت، نه تنها به وسیله عقل جزئی قابل درک نیست و فقط توسط عقل شهودی حاصل می گردد، بلکه تنها راه فهم آن، همان سنت هایی است که این معرفت در بطن و قلب آن قرار دارد و از آنجا که این معرفت در قلب تمام سنت ها قرار دارد، بنابراین حکمت خالده به وسیله آداب، مناسک، نمادها، و سایر آموزه های مقدس سنت های مختلف قابل درک است.

"این معرفت، در قلب تمام ادیان یا سنن وجود دارد و فهم و نیل به آن، تنها از طریق همان سنن و به وسیله روش ها، مناسک، نمادها، صورت های مخیل و دیگر وسایلی میسر است که پیام آسمانی یا ذات الهی، که آفریننده هر سنتی است، آن ها را مقدس ساخته است".

برای بررسی رابطه حکمت خالده و دین از دیدگاه سنت گرایی نیز توجه به این نکته اهمیت بسیاری دارد که به عقیده سنت گرایان، دین فقط از طریق حکمت خالده قابل درک و فهم است.

«آنان که از درون این دیدگاه سخن می گویند، معتقدند که تنها این مکتب قادر است کلید فهم کامل و تمام عیاری هم برای دین و هم ادیان و نیز پیچیدگی ها و رمز و رازهای یک دین واحد، اهمیت و ارزش کثرت ادیان و روابط متقابلشان به دست دهد».

سنت گرایان معتقدند حکمت خالده، بالقوه می تواند مبنای شایسته ای برای مطالعه درباره همه ادیان باشد؛ زیرا قادر است بحث و بررسی و درک و فهمی کامل از ویژگی های قدسی دین ارائه کند؛ چرا که از دیدگاه این حکمت، امر قدسی ارزش متعالی است. به علاوه، حکمت خالده می تواند در درون انسان ها تحوّل ایجاد کرده و با تأثیر گذاری بر زندگی و شخصیت آنها و ایجاد حالتی قدسی در ایشان، به آنان آگاهی متعالی ارزانی کند و لذا انسان ها، متناسب با سطح ارتباط خویش با آگاهی متعالی به عنوان مبدأ واقعیت، در جهت وحدتی همه گیر، که نه تنها وحدتی است با کلّ بشریت؛ بلکه وحدت با همه آفریده هاست که در نهایت به وحدت غایی می رسد، پیش می روند.